

روجا چمنکار

۱

قبل از خواب
تمام چراغ‌های کم مصرف را
بی مصرف را
پرمصرف را
روشن کن
من از صدای آژیر
و از کلمات تلمبار شده
در گلوی تاریک شب می لرزم
و مدام به این فکر می کنم
که «جنگ»
سه حرف دارد و
دو نقطه و
یک کابوس
بوس
شب به خیر

قبل از خواب
سه بار دلم را تکان بده
من خاطراتی دارم
که به جای زنده شدن
در مرگی مدام تکرار می شوند

از فرود اضطراری
تا اضطراب‌های شبانه
تنها همین که دوستم بداری
دوستم نداری
یا هم داری هم نداری
داروندار مرا به باد می دهد

قبل از خواب

۲
رعد از تنت عبور کند و
برق از سرت بپرد
تاریکی از کوچه‌های خاکی بگذرد
برسد به سنگ فرش کبود این شهر
به ضربه‌های روانی این کلیسا
بیند هوایت را به رگ
به شراب و بار و باریدن
تا خرخره دوستم نداشتی
که رگبار بیارم از دلت
عبور کنم از تنت
نپری از سرم.

انفجارها را
از رگ‌هایم بیرون بکش
من شعرهایی دارم
که گروه خونی‌شان گره می خورد
به چشم‌هایت
که گاهی می خندند
گاهی نمی خندند
و گاهی آن قدر مثبت می شوند
که نفع هر دوی ما در بی تو بودن
منفی ست

و همین وقت هست
که من قهقهه می زنم
وقتی که در خودم دارم بلندبلند گریه می کنم